بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 3/3/1393

بحث در مورد آیهء ارث بود ، عرض شد که آیه ای که ارث مادررا تعیین میکند **فإن لم یکن لّه ولدٌ وورثه أبواه فلأمِّهِ الثلث** **فإن کان له إخوةٌ** **فلأمّه السدس** اینجا با توجه به حرف فاء که بر سر عبارت بعدی آمده است این آیه دلالت بر این میکند که یک ششم بودن سهم مادر درصورتی هست که پدر و مادر هر دو وارث باشند ، اما اگر پدر و مادر وارث نباشند این حکم ثابت نیست ، ما در جلسهء قبل یک نکته ای را بعضی دوستان ذکر میکردند در مورد اینکه **فإن کان له إخوةٌ** **فلأمّه السدس** عطف به جزاء تنها باشد خوب عرض کردم که با فاء جور در نمیاد برای اینکه این مطلب را روشنتر متوجه بشید مضمون جمله را میشود به صورت مصدر بیان کرد و این مصدر را دید که آیا با فاء مناسب هست یا نیست ، ببینید جملات عادی را وقتی بخواهین به صورت مصدر بیان کنیم ،فرض کنید میگید لزیدٍ درهمٌ این میشود مالکیّت زید لدّرهم ، اینکه فرض کنید میگیم اذا لاقی الشیئ شیئاً نجّسه این را بخواهیم بصورت مصدر مفاد این را بیان کنیم بهترین صورت این هست ما جزاء را مقیداً به شرط بیان کنیم ،مفادش با مفاد این جملهء شرطیه یکی است ، تنجیس الشیئ عند الملاقات، (حال یک جمله به کار ببرم ببینید میگیم که إذا تغیّر الماء تنجّس فإذا لاقی الماء شیئاً آخر نجّسه، خوب اینجا شما آن جملهء اول را میتواانید اینجوری معنا کنید اذا تغیّر الماء و تحقّق التنجّس ، کلمهء تنجس را بکار ببرید ، اینجا فاء مناسب است، اینجوری میگیم التّنجّس فتنجیس الشیئ بملاقات النّجس ، این تفریعش خوب است دیگه ، تفرّع تنجیس الشیئ بالملاقات بر تنجّس شیئ یک تفرّع طبیعی است دیگه ، لازمه ء اینکه شیئی نجس بشود این است که شیئی را هم که ملاقات کند آن را هم نجس بکند ، خوب آنجا فاء مناسب است در این جمله شرط و جزاء را مجموعش را که جملیه شرطیه است ما میتوانیم عطف بر جزاء کنیم ، ولی در آیه این را خودمان تعبیر بکنیم ببینیم متناسب هست یا نه ؟ **مالکیّت الأمّ لثلث** این مفاد شرط اول هست ، مفاد مجموع جملهء شرطیهء دوم این میشود، **مالکیّت الأمّ لسّدس عند وجود الإخوه** ، **مالکیّت الأمّ لسّدس عند وجود الإخوه** تفرّع بر مالکیّتش لسدس ندارد که اصلاً هیچ گونه تفرعی نه زمانی نه نتیجه ای ،هیچی ، به همین جهت است که تناسب ندارد که (نه تمام صوری که وجود داشت یا فاء تفریع زمانی باید باشد ، یا تفریع معلول به علّت باید باشد ، یا تفریع تصوّری باشد ، تفریع تصوری در جایی بود که تصوراین مورد را به دنبال می آورد ،مثلاً چطور ، فرض کنید میگید که مالکیت الأمّ لثلث عند وجود الولد فمالکیّته لسدس عند عدم وجود الولد مثلاً استثناء از کل جمله است ،جزاء تنها دیگه مفرد میشود جمله نمیشود ، استثناء بر نمیدارد، اگر جزاء تنها شد دیگه فعل نیست ، حکم نیست ، مفرد است ، شرط و جزاء وقتی باهم قرار میگیرند مجموعاً یک جمله هستند ، استثناء از جزاء به تنهایی معنا ندارد ، جزاء متّصف به شرط استثناء بردار هست ،وآن یعنی همان شرط و جزاء دیگه ، جزایی که مقیّد به شرط باشد آن یعنی جملهء شرطیه دیگه ، این است که اگر استثناء باشد استثناء از جملهء شرطیه است ، نه از خصوص جزاء،خصوص جزاء را اگر چیز کنید باید به همین شکلهایی که عرض کردم ، یا زماناً آن عبارت دوم متاخّر باشد ،همان صوری که گفتیم،خوب این بحث تقریباً تمام است ، من به نظر رسید بحثهای مربوط به حاجبیّت إخوه را کلّش را همینجا بحث بکنیم ،بحثهای روایی و..، چون عمدتاً بحثهاش مربوط به آیه و تفسیر آیه هست ،تمام روایتهایی که در مساله هست یکجا مطرح کنیم ، دیگه خیلی تفکیک قائل نشیم بین روایاتی که صریحاً تفسیر آیه است و روایاتی که صریحاً تفسیر آیه نیست، ما از آیهء شریفه یکسری نکاتی را استفاده میکنیم ،حالا بعضیهاش مورد بحث است که از آیه استفاده میشود یا استفاده نمیشود تیترهاش را ذکر میکنم و سریع من روایتهایی که مرتبط با این هست در جامع احادیث ، استقصاء نکردم ، بعضی هاشون معارض دارد ، بعضی ها هست من پیدا نکردم ، ولی حالا آنهایی که یادداشت کردم عرض میکنم، از آیه ء شریفه یکسری نکاتی ممکن است استفاده بشود ، نحوهء استفاده اش را اول صحبت میکنیم ،من بعضی از روایاتی که صریحاً هم این ، اینها همش از جهت روایات مسلّم است تقریباً ، باید بعضیهاشون بحث بشود ،

یکی اینکه إخوه صرفاً حاجب هستند و خودشان وارث نیستند ، این إخوه ای که سهم مادر را از یک سوم به یک ششم تقلیل میدهند آن یک ششم کم شده را خودشان مالک نمیشوند، از ابن عباس نقل شده که مالک میشوند، البته این آیه استفاده نمیشود که وقتی إخوه حاجب هستند مابقی به چه کسی داده میشود ،ولی قانون کلّیی که از مجموع آیات استفاده میشود که در ارث الاقرب یمنع الابعد ، اقتضاء میکند وقتی سهم مادر از یک سوم به یک ششم تبدیل شد آن یک ششم باقی مانده به پدر داده بشود با توجه به آن قانون کلیِّ الاقرب یمنع الابعد ، این صرفاً میگه مادر یک ششم میبرد و یک سوم نمیبرد ، آن یک ششم باقی مانده طبق آن قانون کلّی طبیعتاً باید به پدر داده بشود .حالا روایتی که از این مطلب استفاده میشود به ترتیب جامع الاحادیث 44803 و 806و807 (آیه ظهور در هیچ یک از دو طرف علی السویّه ندارد ، ولی خوب باتوجه به اولی الارحام بعضهم ...و تقریبهایی که قبلاً گذشت با توجه با آنها این مطلب استفاده میشود و الّا خود این چیزی از داخلش در نمیاد، کما اینکه فرض کنید این آیه میگه بنت یک دوم میبرد بنات دو سوم میبرد باقی را چیکار کنیم ،آنها همه طبق آن قانون عام است دیگه ، که آن قانون عام این مطلب استفاده میشود، خوب این یک نکته.

نکتهء دوم اینکه إخوه در صورتی حاجب هستند که پدر وجود داشته باشد که همین بحثی بود که این روزها بحث میکردیم روایتی که صریح در این مطلب هست 44803 و 44818

نکتهء سوم اینکه إخوهء أمِّی حاجب نیستند که این را هم گفتیم از خود همین آیات هم استفاده میشود ،با ضمّ این مقدمه که در واقع که از یک طرف این إخوه با توجّه به قانون کلّی ارث ،سهم پدر را زیاد میکنند و سهم پدر وقتی زیاد شد تناسبات حکمی، و شرط حاجبیت إخوه وجود پدر است ، این متفرّع بر آن قبل است ، وجود پدر تاثیرش و اثر گذار که هست خودش معناش این است که إخوهء أمِّی حاحب نیستند ، 44801 و 802و 803و 805 و818 این بعضی روایات هم معارض دارد ،

نکتهء چهارم اینکه إخوه حاجب هستند نه أخوات ، چون إخوه یعنی برادران ، أخوات إخوه نیستند، این هم 44809 و 810و 811 و 814 و 815 و 816 و 818 ، البته اینکه إخواتی هم بخواهند حاجب باشند این جنبهء تنزیلی دارد در روایات هم ما بهش میرسیم ، اینکه دو تا خواهر حکم یک برادر را داشته باشد از آیه چیزی در نمیاد ولی از روایات استفاده میشود که دوتا خواهر به منزلهء یک برادر هستند .

مطلب پنجم اینکه دو تا أخ حاجب هستند و سه تا أخ نیازی نیست که این بحثش قبلاً گذشت از ابن عباس نقل شده که باید سه تا أخ باشد ولی هم از جهت روایات ما و هم از جهت نقلیّاتی که از عامّه هست و اجماع صحابه و گفتهء زید بن ثابت و دیگران استفاده میشود دوتا إخوه هم کفایت میکند ، بنابراین ولو ، یا کلمهء جمع در لغت عرب حقیقت است در أعمّ از دو یا در این آیهء شریفه مجازاً به معنای دو و مازاد به کار رفته است ، علی ایّ تقدیر حکم مساله واضح است ، 44809 و810 و 811 و 815 و 818 این هم این روایات .

دو تا بحث دیگه هست که باید اینها بحث بشود ، از روایات ما استفاده میشود که إخوه ای که حاجب أمّ هستند شرطشون این است که خودشون صلاحیّت وارثیّت داشته باشند ، یعنی مثلاً قاتل نباشند ،کافر نباشند، رقّ نباشند ، آن شرایطی که در وارث وجود دارد آن شرایط در این إخوه نباید ،یعنی آن شرایط را باید دارا باشند و موانع را باید فاقد باشند، ولی یک بحث این است که از آیه هم ما میتوانیم این مطلب را استفاده کنیم یا نمیتوانیم استفاده کنیم ، من فکر میکنم آیه اگر نگیم ظهور در این معنا دارد لااقلّ اشعار به این معنا دارد که این إخوه باید صلاحیّت ارث بری دارد ، با این توضیح ، آن این است که ،ببینید قبلاً این مطلب را اشاره کردم که در این آیهء شریفه تعبیبر نمیکند که اگر پدری که وارث هست بچّه داشته باشد تعبیر آیه این نیست، تعبیر آیه این است که اگر میّت برادر داشته باشد ،یعنی کأنّ این برادرها به اعتبار أخوّت میّت دارند این حاجبیّت صورت میگیرد ، این اخوّت کأنّ أخوّت منشاء این است که مالی به پدرشان برسد که از پدر این مال برگردد به اینها که عرض کردم همین که تعبیر أخوّت کرده هم مؤید این است است که باید اخوه ابوینی باشد یا ابی باشد نه أبیّ تنها ،این مؤیّد این معنا هست ،چون میخواهد از طریق پدر به اینها برگردد ،یعنی در واقع آن نکته ای که سبب میشود که سهم مادر کم بشود فرزندی اینها نسبت به پدر نیست برادریِ اینها نسبت به میّت است ،ولو این دو تا ملازم هستند ولی برادریِ اینها نسبت به میّت در صورتی اثر دارد که اینها صلاحیّت ارث داشته باشند ، اقتضاء وارثیّت باید داشته باشند تا این برادریِ میّت اثر گذار باشد ، این ظاهرش این است که آنچیزی که حاجبیّت إخوه را نسبت به مادر می آورد أخوّت اینها نسبت به میّت است نه فرزندیشون نسبت به پدر میّت و این أخوّت با توجه به ادلّه ای که میگه أخوّت درمورد کافر منشاء ارث بری نیست ، در مورد رقّ منشاء ارث بری نیست د رمورد قاتل منشاء ارث بری نیست خود همینها اگر نگیم این أخذ أخوّت به عنوان موضوع دلیل بر این هست که باید وارث باشند ،لااقلّ مشعر به این معنا هست که باید وارث باشند تا ارث ببرند ، عرض کردم این نسبت به إخوهء ،غیر از آن تقریبات دیگه ای که میکردیم این تقریب یک تقریب دیگری هست که در مورد اینکه پدر باید وجود داشته باشد إخوهء أمّی حاجب نیستند ،اینها هم کلمهء أخوّت با آن تقریبی که قبلاً هم اشاره کردم همین مطلب از آن استفاده میشود، (أخوّت منشاء ارث بری است ،روایات دیگه ای که میگه کسی که کافر است أخوّتش ارث بری را نمی آورد ،بنوّت نسبت به پدر منشاء نشده است ، فرض این است که خود اینها یک ویژگیی دارند که قرار به خاطر این ویژگی سهم پدر زیاد بشود که به اینها برگردد ، قرار است سهم برادر را ببرد یعنی از میّت به او برسد ولو با واسطهء پدر ، به عنوان ارث اصلاً ، به پدر برسد تا به این برسد، چون برادر میّت است شارع میگه پول میّت باید صرف این بشود ولی مستقیم نه ، از طریقی که بدهیم به بابا تا بابا صرف اینها بکند ولی أخوّتش نسبت به میّت منشاء است و از روایات دیگه استفاده میشود که این أخوّت نسبت به کافر بریده شده، نسبت به رقّ بریده شده ، نسبت به قاتل بریده شده ، این یک نوع ارث باواسطه هست ، آن چیزی که هست این است که این پول میّت هست که دارد صرف میشود نه پول بابا ، اینکه آیه تعبیر به این کرده به خاطر این است که این حاجبیت به خاطر رابطهء این برادر ها با میّت است نه بخاطر رابطهء اینها با پدر میت ، رابطهء اینها اگر با پدر میّت بود خوب هرچی بود پدر وظیفه دارد اینها را خرجی بدهد بنابراین خرج پدر باید زیاد بشود ، ولی رابطهء اینها با میّت منشاء این امر هست ، منشاء حاجبیتش هم رابطه اش با میّت است ، من این را میخواهم بگم از آیه استفاده میشود که حاجبیّتش هم منشائش رابطه با میّت است ، چون رابطه بامیّت دارد خداوند یک سهمی داده به پدر که از طریق پدر برگردد به اینها ، ولو به جهت اینکه پدر اینجا مقدم است مستقیم بهش ارث نداده است ولی باواسطه بهش ارث داده است اینکه میخواهم بگم دلیل یا اشعار از این جهت است که آیا از روایات ارث استفاده میشود مثلاً کافر و امثال اینها ، این مقدارش که مسلّم است این است که ارث مستقیم اینها نمیبرند اما آیا ارث باواسطه هم میبرند یا نمیبرند ؟ ممکن است ما اینجور بگیم ، بگیم این روایات کأنّ یک نوع قطه علقه میخواهد بکند ، صرفاً این نیست که اینها ارث نمیبرند ،بمنزله این است یک نوع قطع علقه ای است یعنی کأنّ اینها کسانی نیستند که استحقاق داشته باشند که استحقاق داشته باشند مال میّت به آنها برسد حالا یا مستقیم یا باواسطه ،من خیلی اصرار ندارم که بگم آیه دلیل است ، میخواهم بگم که اگر آیه دلیل هم نباشد اشعار به این مطلب دارد و با روایات کاملاً سازگار است و روایات در جهت آیات قرآنی هم صادر شده است ،(این أخوه اگر مسلمان نباشد این پدر باز وظیفه دارد به آنها چیزش را بدهد دیگه ، فرض کنید ممیّز شما در نظر بگیرید که خرجش با بابا باشد ممیّزی که اظهار کفر کرده است حاجب مادر نیست ولی پدر وظیفه دارد به آنها بدهد ) حالا روایاتی که در مساله هست ،44819 و820 و 44419 هست ،خالا این البته بحثهایی دارد که کافر و قاتل و رقّ اینها ، در مورد رقّ شاید مسلّم باشد روایاتش خیلی واضح است ، بقیه هم بحثهایی دارد که باید بکنیم ،

مسالهء هفتمی که اینجا هست آن این است که شرط حاجبیت إخوه این هست که متولّد شده باشند و حمل نباشند ، خوب ظاهر آیه این است که إن کان له إخوةٌ ، ظاهرش این است که حین الموت إخوه داشته باشد ، إخوهء بعدی کافی نیست و حمل هم تجوّزاً گاهی اوقات برادر تلقّی میشود و الّا اگر مادرش باردار باشد به آن گفته نمیشود، 44817 روایت ذیل این بحث است ، ظاهر بدویِ آیه هم این است که باید به دنیا آمده باشد ، حالا اینکه در مورد کسی که حمل باشد از روایات استفاده میشود ارث میبرد، لازمه اش این نیست که حاجب هم باشد این دوتا باهم ملازمه ندارد ، ارث بری حمل یک امری است خلاف قاعده و آن را روایات تثبیت کرده ، حاجبیّت حمل را هم تثبیت نکرده است ، خوب هر کدام را تثبیت کرده ملتزم میشیم ، استدلالات بعدیش هم بعداً در موردش صحبت میکنیم،

فقط یک نکته ای در این بحث باقی مانده که من آن را عرض کنم ، سباقاً عرض میکردیم که ممکن است از کلمهء ورثه أبواه استظهار کنم همان مطلبی که حاج آقا داشتن که در مورد أمّ فرض ، فرض داشتن أمّ وجود الاب هست ، اگر پدر موجود باشد ، مع الحاجب یک ششم ، مع عدم الحاجب یک سوم فرض أمّ است ولی اگر پدر موجود نباشد و فرزند هم وجود نداشته باشد ، اگر فرزند وجود داشته باشد که آیه میگه یک سوم میبرند، یعنی احد الامرین شرط فرض بری امّ است ، یا فرزند وجود داشته باشد یا پدر وجود داشته باشد ،اگر نه فرزند باشد نه پدر مادر فرض بر نیست ،قرابت بر هست ،این کلامی بود که حاج آقا داشتند ولی در کلمات فقها تتبع نکردم ولی در شرایع اینطوری هست که ایشان میگه نه، مادر کلّاً در این صورت یک سوم را فرضاً میبرد باقی را ردّاً میبرد ، مامیگفتیم ظاهر ورثه أبواه این هست که همین فرمایش حاج آقا است ، و الّا تقیید به ورثه أبواه تقیید مناسبی نیست به نظر میرسد در حدّ اشعار به فرمایش حاج آقا خوب است ولی بخواهیم این را دلیل قطعی بگیریم مشکل هست ، چون نکات مختلفی وجود دارد که میتواند این ورثه ابواه را توجیح کند ، یکی ورثه ابواه به اعتبار این هست که در آن صورت یک ششم ، شرط یک ششم بردن وجود أب هست ، میتواند ورثه ابواه به اعتبار اینکه در استثنائش این قید أب وجود دارد ، البته خوب ممکن است شما بگید که چرا در استثناء ذکر نکرده در اصلش ذکر کرده است ، این در حدّ اشعار که میگم از همین جهت است ، خیلی دلیل قطعیی نیست که حتماً باید این قید را در استثناء ذکر کنند و در اصل مطلب ذکر نکنند ، این است که مشکل است که ما به عنوان یک دلیل قطعی بگیریم ، این یک نکته ، نکتهء دیگه اینکه ممکن است اصلاً این آیه در مقام فرق بین پدر و مادر باشد ،ببینید من یک نکته ای را اینجا عرض بکنم در ایات ارث در دوسه آیه ای که وجود دارد هر سه آیه تاکید دارد بر ذکر فرق بین مرد و زن و اینکه مرد بیشتر میبرد ،آیه اول **لذّکر مثل حظّ الانثیین** میگه مذکر بیشتر از مؤنث میبرد ، این آیه میگه مادر یک ششم میبرد که باتوجه به آن نکاتی که گفتیم سهم پدر بیشتر میشود یا در صورت عدم حاجب مادر یک سوم میبرد که الباقیش به پدر میرسد ، آیهء بعدی هم که در مورد زن وشوهر هست تاکید دارد که زن کمتر از شوهر میبرد حالا یا یک چهارم یا یک هشتم یا یک دوم و یک چهارم ، اینها به هر حال سهمیه هایی هست که سهم شوهر همیشه از زن بیشتر است ،من تصور میکنم این تاکیدات این آیه اشاره به یک نکته ای هست،آن این است که در زمان جاهلیّت اصلاً زن ارث نمیبرده ، این آیات میخواهد ارثی برای زن ثابت کند در این فضایی که زن اصلاً محروم بالمرّه بوده اگر یکباره به این مردهایی که حاضر نبودن خودشان را با زن ها مساوی تلقی کنند ،اینجور تلطیف بیانی نمیشد چه بسا از اصل دین هم اینها برگردند، این آیه از یک طرف میخواهد آن سنّت جاهلیّت را بشکند اینجور نباشد که مرد تمام ارث را ببرد ، از یک طرف دیگه به مردها هم این نکته را گوشزد کند که جنبهء سرویِ شما و تفضیلی که شما بر چیز هستید باقی است ، در همین آیات همین سوره هم هست که **الرّجال قوّامون علی النّساء بما فضّل الله بعضهم علی بعض** بازهم تاکید میکند که قیمومت مرد بر زن باقی است ، این نکته دوتا نکته را باهم دارد از یک طرف میخواهد بگه اینکه ما برای زن حقّ قائل شیم این به معنای تساوی نیست به هر حال جنبهء مرد بودن مرد و تفضیل حقوقی مرد بر زن سر جای خودش باقی است ، (در واقع این آیه ها ان چیزی که روش تاکید دارد این تاکید این است که به هر حال خداوند تفضیل مرد بر زن را حفظ کرده است ، البته این معناش این نیست که در همهء صور این تفضیل میخواهد حفظ بشود ، این نکته را توجّه بفرمایید ، انقدر نظام جاهلی محکم بوده که بعد از این حرفها هنوز تعصیب و اینها تمام فقه اهل تسنن را پر کرده است ، شما در نظر بگیرید که با چه چیزی دارد مبارزه میشود ، من میخواهم بگم اولاً دو نکته اینجا همزمان باید حفظ بشود که آیه به این نکته توجّه دارد ، یکی اینکه در مقام بیان باید تلطیف بیانی حفظ بشود، ببینید حتی قرآن در برخورد با فرعون هم به حضرت موسی توصیه میکنه که قولا له قولاً لیّنا با نرمی برخورد بکن ، ببینید در آیات قرآنی در سورهء جمعه اشاره دارد که وقتی مسلمانها رها میکنند پیغمبر را میروند دنبال تجارت اینها ،آیه قرآن نمیگوید که غلط کردید پدر تون در بیاد و.. تعبیر این است **ما عند الله خیرٌ من اللهو ومن التّجاره** یعنی نحوهء بیان به هر حال انسان یک موجود نازک نارنجیی است باید آن ویژگی های روانی او را حفظ کرد ، وقتی شراب میخوردند اینها را هی آرام آرام ، تدریج در بیان احکام وجود دارد تا رم نکنند، در مورد ربا اول میگه **لا تاکلوا الرّبا اضعافاٌ مّضاعفةً** همین جور آرام آرام تابعد آن آیات شدید و لّحن ربا نازل میشود و امثال اینها ، من تصور میکنم این آیات آن چیزی که روش تکیه دارد یکی همین تفضیل مرد بر زن است به خاطر همین تلطیف بیانی ، نکتهء دوم اینکه گاهی اوقات که یک مطلب را میخواهند جلوش را بگیرند از طرف عقب میرود از آن طرف می افتد تو چیز ، این میخواهد بگه ولو ، این نکته هم باید حفظ بشود ، ولو قرار است حقوق زن محفوظ بشود ولی این به معنای فراموش کردن تفاوتهای بین زن و مرد نیست چیزی که الان ما در دنیای کنونی میبینیم ،نهضت طرفداری از حقوق زن عملاً به این می انجامد که به قوانین و مقررات پابند نباشیم ، این یک تفکر است که خیلی پابند به دین نیست، اصل مطلب این است که میخواهند این مطلب یکجوری ماسونده بشود ،آیات قرآن ولو در مقام بازگرداندن حقوق زن هست ولی این معناش فراموش کردن تفاوتهای بین زن و مرد که اقتضاء تفاوت حقوقی میکند ، ببینید موقع آیا ت قرآن ،اصل قضیه این بوده که به زن اصلاً ارث نمیدادند ولی در روایات وقتی بندگان خدایی که زندیق بودند و از بندگی خدا چیز کرده بودند ، می آمدند از آن طرف اشکال میکردند ما بال المرإة ضعیفه چرا یک سهم دارد و این جوان و مرد گردن کلفت دو تا سهم دارد، یعنی در واقع عکس العملهای آن طرفی هم به وجود می آمده ، غرض من این است ، آیه ء قرآن میخواهد از یک طرف با بیان لطیف جاوی نظام جاهلی را که زن را هیچ حساب میکردند بگیرد ، از یک طرف دیگه نمیخواهد تفاوتهای بین زن ومرد را فراموش کند و اینها اقتضائ میکند که عمدهء تکیه ای که در آیات هست حفظ این دو جهت با هم هست و این نکته ، میتواند نکتهای باشد برای ورثه أبواه ،و دیگه معلوم نیست که دیگه اصلاً ناظر به آن جهتی باشد که بخواهد ورثه ابواه بیان این باشد که شرط ارث بریِ فرض بریِ مادر وجودِ پدر باشد ، ممکن است همین نکته باشد با توجّه به این نکته این مطلب کاملاً صحیح هست ، ما دلیل بر کلام قوم نداریم وقتی دلیل نداریم طبق قاعده آیات قرآن نسبت به صورت وجود أب فرض را برای أمّ ثابت کرده است ، نسبت به صورتی که أب وجود نداشته باشد وقتی آیه ساکت شد ما باید طبق قاعده بگیم قرابت بر است ، نه اینکه این آیه ناظر به قرابت بری است ، ما در مورد اینکه پسر قرابت بر است آیه که دلیل نیست که ، چون در مورد دختر قرابت بر بوده پسر را ذکر نکرده میشود قرابت بر ، بنابراین ما نه اینکه آیه خودش دلیل بر فرمایش حاج آقا است این آیه در فرض وجود أب برای مادر قرابت بری را ثابت کرده است در فرض عدم وجود أب دلیل نداریم بر فرض بریِ مادر، طبق قانون اوّلیه که وقتی دلیل نداشتیم باید با عمومات اولواالارحام و امثال اینها تمسّک کنیم به آن تمسّک میکنیم ، نتیجتاً اینکه فرمایش حاج آقا هم فرمایش درستی است ،به خاطر اینکه دلیل خاصّ بر علیهش نداریم ، ولی عمومات اقتضاء میکند همان مطلبی که حاج آقا فرمودند.